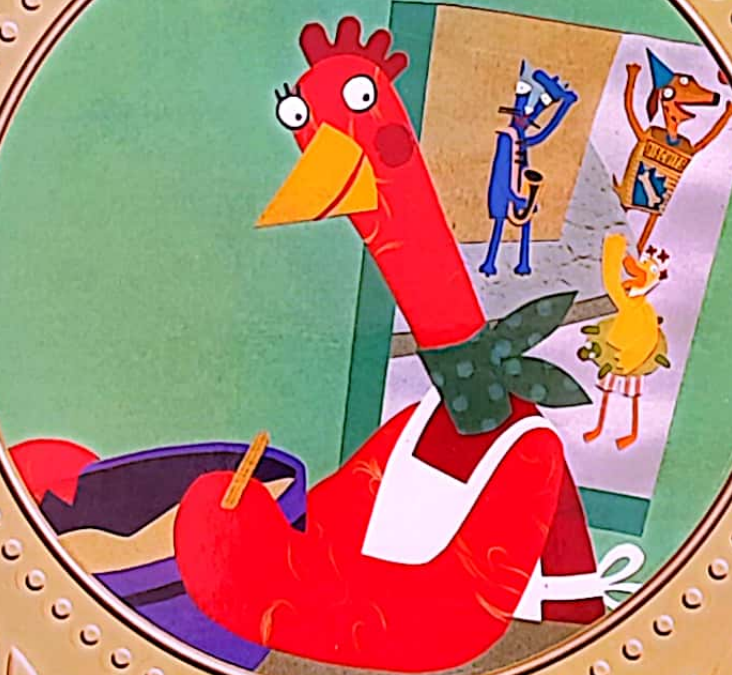




کی با من پیتر می‌پزد؟



نویسنده: فیلمون استرجس

تصویرگر: امی ولراد

مترجم: سودابه فرخنده





مرغ کوچولوی قرمز آخرین تکه‌ی خوش مزه‌ی نانش را خورده بود.

دمنوش علف‌مرغی را نوشیده و چرت کوتاهی هم زده بود.

حالا دوباره گرسنه‌اش شده بود.

برای همین قفسه‌ی خوراکی‌هایش را وارسی کرد تا قوطی سس گوجه را پیدا کند.

مرغ کوچولوی قرمز با خودش گفت،

"چطور است یک پیتزای خوش مزه درست کنم؟"



مرغ کوچولوی قرمزگفت:
«خب خب خب، خودم می روم و یکی می خرم.»
پس به فروشگاه رفت و یک قالب پیترزا،
یک کاسه ی بزرگ، یک کارد پیترزا
و چند چیز دیگر خرید.





وقتی به خانه رسید. در قفسه مواد خوراکی را باز کرد.

مرغ کوچولوی قرمز انواع حبوبات و برنج را دید.

شکر و ادویه‌جات را دید.

مرباها و عسل‌ها را هم دید.

و حتی ترشی بادمجان را دید. اما هیچ پاکت آردی ندید.
"قدقدقا، یک کمی آرد می خواستم‌ها."



سگ گفت: «من هم نمی‌روم.»

اردک گفت: «من نمی‌روم.»

گربه گفت: «من نمی‌روم.»



مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:
«سلام. کسی نمی‌رود مغازه برای من آرد بخرد؟»

مرغ کوچولوی قرمز گفت:

«خب خب خب، خودم می‌روم و آرد می‌خرم.»

و بعد به مغازه رفت و آرد، نمک، روغن

و چند چیز دیگر خرید.



وقتی به خانه رسید، در یخچال را باز کرد و گفت،

"قدقد قدا، پنیر خامه‌ای داریم، پنیر کپکی داریم.

پنیر ورقه‌ای داریم، پنیر صبحانه داریم... اما پنیر پیتزا نداریم!" پس...



اردی گفت: «من نمی روم.»

سگ گفت: «من هم نمی روم.»

گربه گفت: «من هم نمی روم.»



مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:

«ببخشیدها. کسی می رود مغازه برای من پنیر پیتزا بخرد؟»



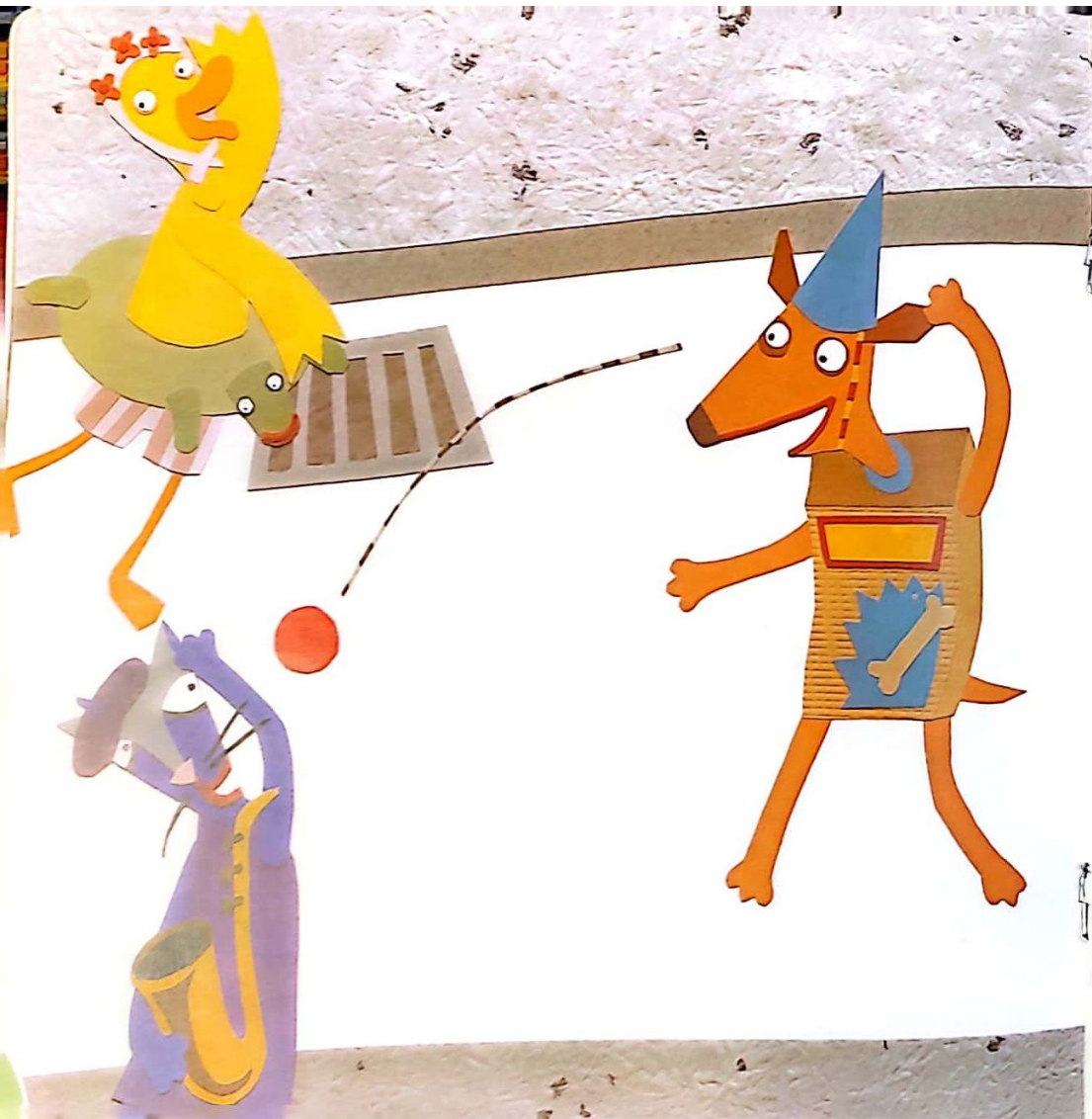
بعد مرغ کوچولوی قرمز به مغازه رفت

و پنیر بیترتا، پیرونی و زیتون سیاه خرید.

کمی هم قارچ و پیاز و سیر و یک قوطی تن ماهی

و چند چیز دیگر خرید.

اما ترشی بادمجان نخرید.



وقتی به خانه رسید، پیش بندش را پوشید.

سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:

«ظهربه خیر. کسی در تهیه ی خمیر پیتزا به من کمک می کند؟»

اردک گفت: «من نمی کنم.»

سگ گفت: «من نمی کنم.»

گربه گفت: «من هم نمی کنم.»

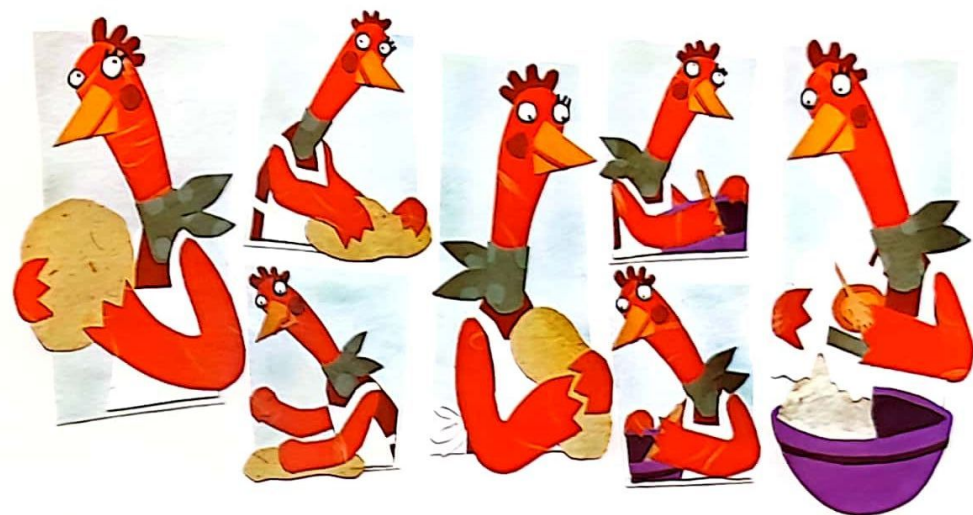
مرغ کوچولوی قرمز گفت:

«خب خب خب، خودم درستش می کنم.»

وقتی خمیر پیتزا آماده شد،

مرغ کوچولوی قرمز از خوشحالی آن را بالا انداخت

و دوباره گرفت و بعد داخل قالب پیتزا گذاشت.



بعد آرد و چیزهای دیگری درون کاسه‌ی بزرگش ریخت و آنها را هم زد

و مخلوط کرد و مخلوط کرد و ورز داد و ورز داد و با مشت به آن ضربه زد

تا اینکه خمیری به اندازه‌ی یک توپ بزرگ درست شد.





مرغ کوچولوی قرمز گفت:
«خب خب خب، خودم درستش می کنم.»



مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:

«ببخشیدها. کسی توی آماده کردن مواد پیتزا

به من کمک می کند؟»

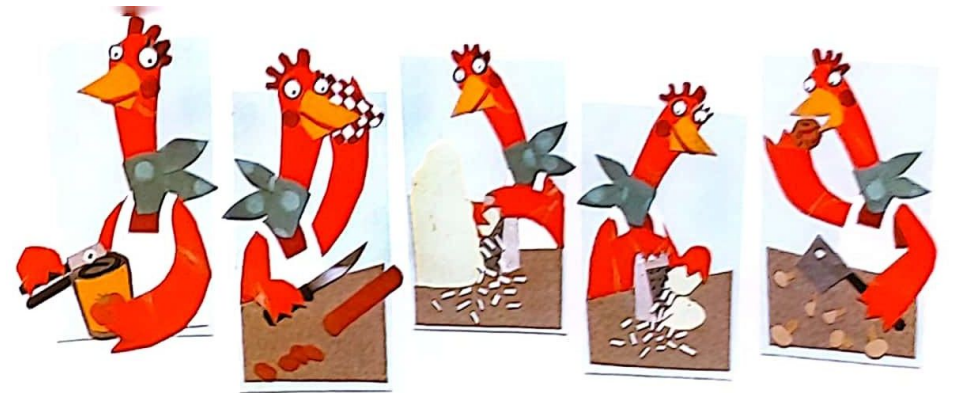
اردی گفت: «من نمی کنم.»

سگ گفت: «من نمی کنم.»

گربه گفت: «من هم نمی کنم.»



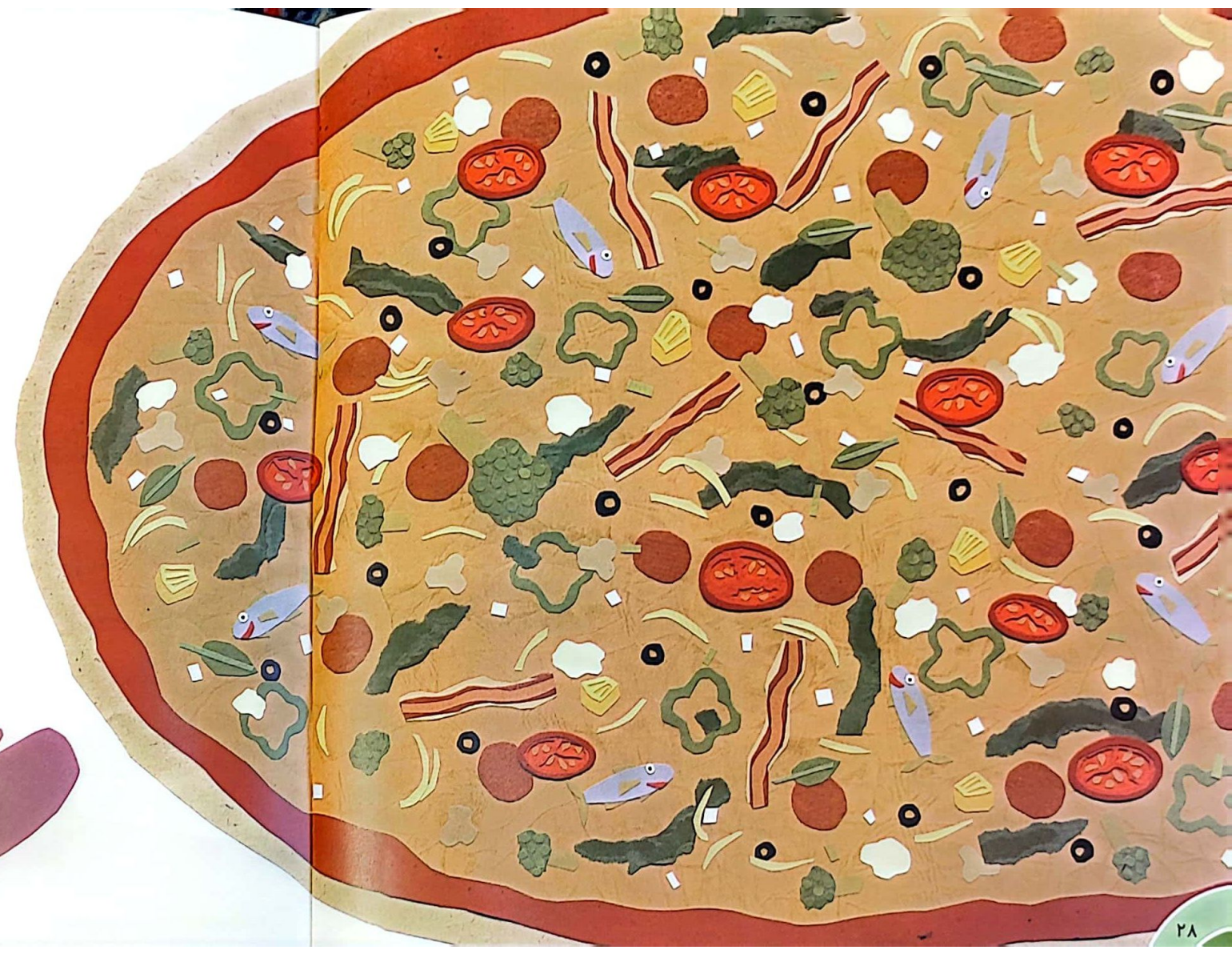
خیلی زود بوی دلپذیری از فر بیرون آمد. اتاق را پر کرد و از پنجره بیرون رفت.
مرغ کوچولوی قرمز با خودش فکر کرد، "حتماً بیقزای خوش مزه ام آماده شده."



بعد مرغ کوچولو مواد بیقزا را خرد کرد و رنده کرد و رنده کرد و حلقه حلقه کرد.
بعد در سس گوجه را باز کرد و سس را روی خمیر بیقزا مالید. روی سس، کمی پنیر رنده شده،
کمی پیرونی حلقه شده، کمی زیتون خرد شده، کمی قارچ، کمی پیاز، کمی سیر، کمی تن ماهی
و چند چیز دیگر گذاشت. اما ترشی بادمجان نگذاشت.
مرغ کوچولوی قرمز به بیقزایش نگاه کرد. کاملاً آماده به نظر می رسید، آن را درون فر گذاشت
و نشست تا یک فنجان دمنوش علف مرغی بنوشد.



پیتزا عالی بود. اما کوچک نبود!





حدس بزئيد اردک چي گفتم؟
حدس بزئيد سگ چي گفتم؟
حدس بزئيد گربه چي گفتم؟



مرغ کوچولوی قرمز سرش را از پنجره بیرون برد و گفت:
«عصره خیر. کسی پیتزا میل دارد؟»

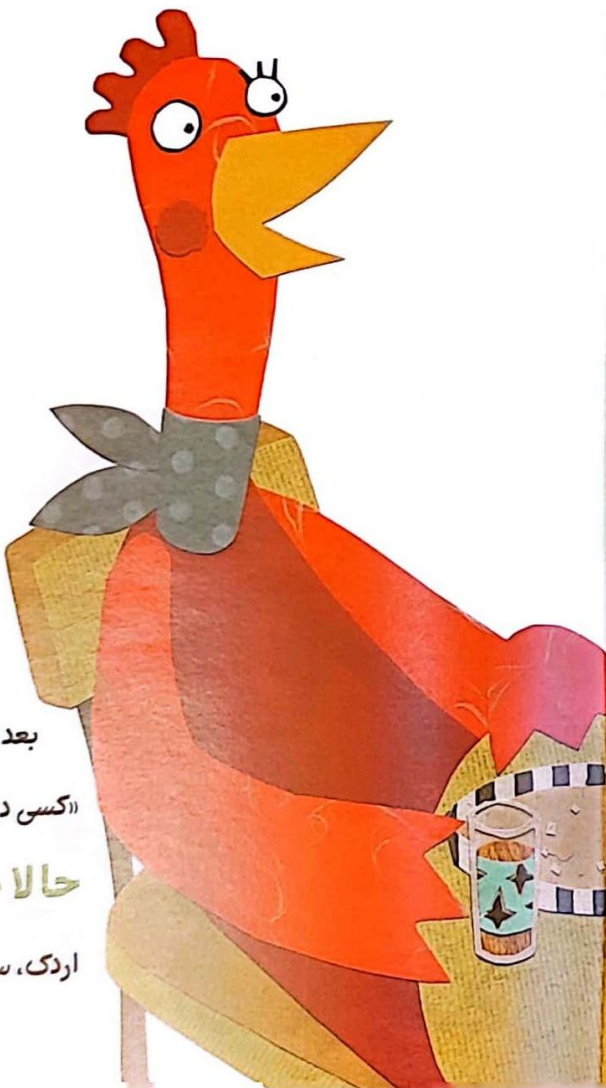


بعد از دوستانش پرسید:

«کسی در شستن ظرف‌ها به من کمک می‌کند؟»

حالا حدس بزنید

اردک، سگ و گربه چه جوابی دادند؟



همگی گفتند: «بله! البته.»



(اما گربه بیشتر مواد روی پیتزای سهم خودش را کنار زد.)

وقتی پیتزا تمام شد، مرغ کوچولوی قرمز یک فنجان دیگر دهنوش علف مرغی

برای خودش درست کرد.





و آنها باهم ظرف‌های کثیف را شستند.



اما بعد از خوردن، هر کدام برای کمک به مرغ کوچولوی قرمز راهی پیدا می کنند.



چطور است برای خودم یک پیترزای کوچک و خوش مزه درست کنم؟

متأسفانه مرغ کوچولوی قرمز مواد لازم را برای پختن پیترزا ندارد



و سر دوستانش هم آن قدر شلوغ است که نمی توانند به او کمک کنند.



بنابراین خودش دست به کار می شود.



اول برای خرید قالب پیترزا به فروشگاه می رود و بعد برای خرید مواد پیترزا

به مغازه می رود و بعد به آشپزخانه برمی گردد و پیترزا را آماده می کند.

اما وقتی بوی پیترزا توی فضا می پیچید دوستان مرغ کوچولوی قرمز ظاهراً دیگر کاری ندارند

و در خوردن پیترزا با او شریک می شوند.



